بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 3/9/1386

مرحوم آقای صدر دربحث مفهوم شرط فرمودند که ما باید به دنبال ارائه یک نظریه منسجمی باشیم که اختلافات مرتکزی که در این بحث داریم این را بتواند توجیح کند ، و چهار ارتکاز فرمودند و در مقام ارائه نظریه ای برای توجیح اینها برآمدن،چهار ارتکاز این بود: ارتکاز اول اینکه شرطی که مسوق است برای بیان موضوع نباشد و جزائش هم انشایی باشد مفهوم دارد ،ارتکاز دومی که مفهوم شرط دارد به نحوی نیست که اگر شرط مفهوم نداشته باشد تجوّزی پیش بیاد،نه ،استعمال ادوات شرط در جمله شرطیه در موراد نبودن مفهوم هم صحیح هست حقیقتاً بلاتجوّزٍ ارتکازی است.ارتکاز سوم مفهوم شرط هم مفهوم قابل تجزّی است این شکلی نیست که یا باید مفهوم داشته باشد کاملا، یا باید مفهوم نداشته باشد کاملاً، نه ،میتواند مفهوم داشته باشد ولی به طور نسبی ، در جایی که شرط متعدد باشد و جزاء واحد ایشان میگن ارتکاز عرفی این هست که شرط مفهوم دارد ولی مفهوم نسبی،إذا نمت فتوضّأ و إذا بلت فتوضّأ مفهوم این دوتا جمله یک مفهوم وحدانی واحد میشود میشود،کأنّ به منزله این هست که یک جمله واحد به کار برده باشیم إذا بلت ونمت فتوضّا که مفهومش این است که وقتی که هیچ یک از این دوتا شرط تحقق نداشت آن موضوع وجوب هم منتفی میشود.رتکاز جهارم این است که اگر جزاء خبری باشد مفهوم ندارد، حالا در مقام توجیح این ارتکازات و ارائه نظریه ای که بتواند این ارتکازات به ظاهر منافی را باهمدیگه هماهنگ کند ،اما آن موضوع اول که شرط مفهوم دارد ،ایشان میگه که ما ادّعامون این هست که جمله شرطیه دالّ بر نسبت توقفیه است ، نسبت التصاقیه جزاء نسبت به شرط،همان چیزی که به عنوان رکن اول دلالت جمله شرطیه بر مفهوم ما بهش ملتزم شدیم ، ما میگیم وضعا اصلا جملیه شرطیه دال بر این معناست،ادّعای ما این است، کأنّ إذا جاء زیدٌ فاکرمه مفادش را اگر بخواهیم به یک معنای اسمی بیان کنیم این میشود وجوب اکرام زیدٍ موقوفٌ علی مجیئه،مفهومش این میشود که خوب مصداق روشن است که مفهوم دارد، اگر قرار باشد متوقف بر مجیء باشد طبیعتا با انتفاء متوقف علیه متوقف هم منتفی میشود این یک. اما برای دلالت بر مفهوم دوتا اطلاق دیگه باید ضمیمه بشوند تا مفهوم بطور کامل استفاده بشود ،یک :اطلاق شرط إذا نمت فتوضّأ ،اینکه شرط ما نوم باشد فقط این از باب اطلاق است از مقدمات حکمت باید اثبات بشود إذا نمت خوب شرط ممکن است خصوص نوم به تنهایی باشد ممکن است نوم یا بول باشد ،اینکه تنها نوم شرط ما هست این با اطلاق احوالی شرط این را اثبات میکنیم واطلاق شرط میکند،این یک اطلاق، یک اطلاق دیگه اطلاق احوالیِ شرطیه هست،مامیگیم جزاء متوقف بر شرط است ،آیا توقف جزا بر شرط دائمی است یا در یک حال خاصی فقط جزاء بر شرط متوقف است ایشان میفرمایند اطلاق مقامیِ جملع اقتضا میکند اطلاق احوالیِ شرطیت که مفاد همان قضیه شرطیه هست، حالا بگیم مفاد إن شرطیه هست ،مفاد هیأت شرطیه هست ،آن خیلی در این بحث مهم نیست که مفاد چی بدانید، به هر حال جمله شرطیه دال بر توقف جزا بر شرط است اینکه این توقف در همه حالات ثابت باشد این ببرکت اطلاق احوالی است والّا ممکن است شما بگید که توقف جزا بر شرط در یک حالت خاصی واجب است، میگیم که الصلواة متوقفٌ علی الوضوء ما دام کون المکلف صحیحا إذا لم تکن إذا بلت فتوضّأ ما دام کنت صحیحا اگر بول کردی این که واجب است وضو بگیری وضو گرفتنتون یا اینطوری بگیم،إذا توضّأت صحّ صلواتک ما دام کنت صحیحاً ، اینکه صحت صلواة متوقف بر وضو باشد دائمی نیست ،در صورتی هست که شما صحیح باشید و الّا اگر مریض باشید بتوانید وضو بگیرید صحتش تیمم هم جایگزین آن شیئ میشود،آنجا میتواند با تیمم نماز صحیح بخواند،خوب این هم دوجور اطلاق.ایشان میفرمایند ما در حل آن سه تا ارتکاز متنافیی که به حسب ظاهر وجود داشت ازهمین قاعده استفاده میکنیم ،این که فرمودید که ما بعضی وقتها میگیم شرط اصلا مفهوم ندارد این به برکت این هست که نه اینکه مفهوم نداشته باشد این همان اطلاق شرطیت را مقید کرده است،اینکه اصلا مفهوم نداشت باشد آن که خیلی ،یک نوع مفهوم فی الجمله دارد،در نتیجه ما اطلاق شرط را کأنّ مقیّد میکنیم، کأنّ میگیم اگر شرط وجود داشت باشد و آن اسباب دیگری هم که آنها هست آنها هم باشد جزا تحقق دارد ، یعنی جزا متوقف هست بر شرط یا چیزهای دیگه ای که بدیلش هستند و متوقف بر آن هست یا شرطیت را مقیّد میکنیم،و ارتکازی سوم هم همینطور است ،آن ارتکاز سومی که گفتید شرطیت مفهوم به نحو کلی نیست ، امرش دایر بین اثبات کلی و نفی کلی نیست قابل تبعیض نیست آن هم با همین حل میشود ،ما در واقع مقیّد میکنیم یا شرط را یا شرطیت را ، احد الامرین مقیّد شد آن ارتکاز هم حل میشود،این فرمایش هست که مرحوم آقای صدر دارد، شبیه این حرف را حاج آقا از قول مرحوم آقای داماد نقل میفرمودند،،میفرمودند ایشان در بحث إذا تعدد الشرط واتّحد الجزاء اینجوری میفرمودند فرض کنید اذا نمت فنوضّأ و اذا بلت فتوضّأ آقایون مطرح کردن که اینها ظواهرشون باهم دیگه متعارض هست پس بنابراین در راه این هست که ظاهر را بادیگری در آن تصرف بکنیم این بحثها را دنبال کردن،مرحوم آقای داماد میفرمودند که شرط دالّ بر تعلیق جزاء بر شرط است ، اما شرط چی هست آن را به اطلاق استفاده میکنیم ،چون سکوت کرده است ازذکر قید دیگر ،از سکوت متکلم از ذکر قید دیگر ما میفهمیم که شرط خصوص بول است ،یکی از مقدمات ظهور جمله شرطیه در آن مفهومی که شما قائل هستید این سکوت متکلم است ،این مقدمه باقضیه دیگه شناخته میشود،مقدمه برطرف میشود،در بحث تعارض بین مطلق و عام این بحث مطرح شده است ،گفتن مطلق دلالتش بر شمول و شیاق حکم نسبت به جمیع افراد متوقف بر مقدمات حکمت است یکی از مقدمات حکمت هم عدم وجود قرینه هست ،خوب عام چون دلالتش بر عموم بالوضع هست میتواند قرینه باشد بر مطلق ، باصطلاح عام وارد بر مطلق است،چون موضوع ظهور مطلق در شمول و سیاق با ورود عموم برطرف میشود،دیگه موضوع ندارد،این بیانیست که آنجا هم در تقدیم عام بر مطلق ذکر شده است،کلامی که آقایون دارند همین مقدار است ولی نقد این کلام ،اجمال این بحث این هست که ادوات شرط دال بر این نیست که شرطش چیست ، ولی ادوات شرط برای تعلیق هرچیزی بر هرچیزی نیست ،تعلیق جزاء مذکور برشرط مذکور است ،اگر شما جمله دیگر را بمنزله مذکور قرار دادی مثل فرض کن جاهایی تقدیری هست کالمذکور هست ،جاهایی که قرینه حذف شده ولی مثل مذکور است جاهایی که تقدیری هست بمنزله این است که لفظ ذکر کرده میگه کیف زیدٌ میگید صحیحٌ ،یعنی زیدٌ صحیحٌ ،اینجا بمنزله مذکور است ولی آیا مجرد اینکه جمله منفصل یک جا گفت اذا نمت فتوضّأ اذا بلت فتوضّأ یک جمله منفصل یک شرط دیگه شبیه همین جزاء ذکر کرده است همین مقدار کافی هست برای اینکه به منزله مذکور باشد و شرط ما عبارت باشد از أحد الامرین؟ فکر نمیکنم کسی این تصور را داشته باشد که قرینه منفصل در ظهور کلام در دلالت استعمالی دخالت داشته باشد ،حالا ظهور در مراد جدّی خارج از بحث ما است،بحث ما این است که مراد استعمالی کلام چیست؟ مفاد کلام را میخواهیم تبیین کنیم، ظهورات دلالت استعمالی با قرائن منفصل قطعاً شکسته نمیشود ،بحثی در این جهتش نیست،ووقتی که چنین شد حالا بیایم آن دوتا اطلاقی که ایشان درست کردن، اطلاق شرط ،جمله شرطیه یا ادات شرط دالّ این نیست که شرط چیست ولی اگر چیزی ذکر نکردید جمله شرطیه یا ادات شرط تعلیق بر همین شرط موجود شرط مذکور را اثبات میکنند ،ببینید شبیه این بحث در بحث ادوات کل شده است کلّ انسانٍ ، بعضی ها گفتن برای دلالت کل انسانٍبر عموم ما باید بر متعلق کلّ مقدمات حکمت جاری کنیم،آن مطلب ناتمام است نه ما در متعلق کل نیاز نیست مقدمات حکمت جاری کنیم درست است که کلّ تعیین نمیکند که متعلقش چیست؟اگرگفتید کلّ انسانٍ شمول انسان را میرساند ،اگر گفتید کلّ انسانٍ عالم شمول انسان عالم را میرسانداگر گفتید کلّ انسانٍ عالمٍ هاشمیِّ شمولش نسبت به این انسانی که این دوتا قید را هم همراه دارد میرساند اینها درست است ولی وقتی قیدنزدید شمول آنچیزی که ذکر شده است را میرساند ،شمول خارج از آن مذکور را آن خارج از مفاد کلّ است ، ادوات هم همین است شرط یا جمله شرطیه تعلیق جزا بر خصوص شرط است شرط مذکور، اما شرط مذکور چیست؟ اگر از اول شما میگفتید اذا نمت فتوضأ او توضّأة ، اذا نمت او بلت فتوضّأ جمله شما این بود تعلیق جزا را بر احد الامرین میرساند ولی این شکلی که نگفتید ،میخواهید با قرینه منفصل این را تقیید کنید این خلاف وضع إن هست حتی آن مسأله اطلاق شرط را که ذکر کردید ، اما اطلاق شرطیت درست است اطلاق شرطیت را میشود مقید کرد ولی تقییدش و تقیّدش باید باقرینه متّصله باشد شما میتوانید بگید که حالا ما به جای جمله شرطیه مرادف اسمیش را به کار ببریم بگیم صحت الصلواة متوقفٌ علی الوضوء اگر همینجوری گفتید هیچ گونه قیدی در کلام نیاوردید یعنی در همه حالات اگر قرینه منفصل آوردید با ظهور این ماوق است با ظهور این تعارض دارد ،رفع ید ما باید از ظهور این بکنیم خلاف ظاهر باید مرتکب بشویم ،بله قرینه متّصل آورده بودید خوب بود ، میگفتید صحت الصلواة موقوف علی الوضو فی حال الصّحة یا هذا التوقف یکون فی حال الصحه حالا یا در همان جمله یا جمله ای که به آن چسبیده باشد این شکلی تعبیرر کنیم ولی به قرینه منفصل نمیشود و این پاسخی هست که در بحث مطلق و عام هم گفته اند، گفتن آنچیزی که جزء العلة است بر دلالت مطلق بر استیعام وشمول و جزء مقدمات حکمت است عدم وجود قرینه منفصل است ،یا قرینه حالیه که کالمتصل حساب میشود اما قرینه منفصل او منافاتی با اطلاق ندارد ،مقدمات حکمت را خراب نمیکند ، این شکلی نیست که به محض اینکه ببینیم متکلم چی میخواهد بگه باید صبر کنیم تا روز قیامت ببینیم آیا یک قیدی خواهد زد نخواهد زد امثال اینها ، این نیست، بله در همان کلامش به نحو متصل اگر چیزی آورد باعث میشود که مقدمات حکمت تام نباشد این قبول است ولی بحث ما سر عموم اطلاقی هست که منفصل از هم هستند بنابراین این نمیشود وجهی بر تقدیم عام بر مطلق باشد، عین همان بیان در همینجا هم هست ، بیانی که مرحوم اخوند در جواب تقدیم عام بر مطلق آورده عین همین هم د رهمین بیان در همینجا وارد میشود ، اطلاق شرطیت بعد از تمام شدن کلام شکل میگیرد ،متوقف بر چیزی نیست و اگر بخواهید شما از خارج این اطلاق را مقید کنید خلاف ظاهر مرتکب شدید ،نیاز به مخالفت ظاهر دارد، همان چیزی بود که اشخاص میگفتند یکی از مواردی که شرطیت یعنی توقف نسبی باشد نمیدانم شرط دیگه ای باشد الان ما احساس مخالفت ظاهر نمیکنیم به همان ارتکازی که تمسک میکردند ،این پاسخی که ایشان میدهند پاسخ آن مطلب نیست و بنابراین این کافی نیست بر اثبات آن مطلب، حالا صرف نظر از اینکه این ارتکازاتی که ایشان مدّعی شدن اصل این ارتکازات هیچکدامش مرتکز نیست و جالب توجه من یک چیزی را دیدم که ایشان ادّعای عجیبی میکند ، میگه آقایون هم خودشان این ارتکازات را قبول دارند ولی به دلیل اینکه نتوانستند این ارتکازات را باهمدیگه هماهنگ کنند مجبور به توجیح اصولی این ارتکازات شدند و إن اعترفوا بها فقهیّاً میگه در کتب فقهیشون هم ملتزم هستند و بهش عمل میکنند،من این را نفهمیدم ایشان این را از کجا فقهیّاً اعتراف میکنند و امثال اینها، مرحوم آخوند مثلا در إذا تعدد الشرط و اتّحد الجزا تصریح میکند اینجا مفهوم ندارد میگه عرفا به طورهای مختلفی میشود اینها را حل کرد ،عرفا اینجا میگن مفهوم ندارد تازه آن هم میگه خلاف ظاهر است ولی میگه جمع عرفیی که در اینجور موارد هست این هست که میگن اصلا مفهوم ندارد ،چجوری باید به اینهایی که این تصریحات را و در مقام عمل هم میگن مفهوم ندارد ،نمیدانم ایشون چقدر این مطلب براشون واضح شده یا آن هم به فقها نسبت میدهد که فقهیّاٌ بهش ملتزم شدن، این ادّعا ها برای اینکه احراز بشود باید یک مقداری تتبع کرد ، حالا از آن طرف شما یک مقداری تتبع میکردند آقایون گاهی اوقات جمله ، میگن مفهومش بخاطر جمله شرطیه است ، انکارش کردن در جاهایی که آنجا حتما مفهوم دارد بخاطر قرائن مقامیه ، حتی این عدم ظهور جمله شرطیه در مفهوم اصولیاً بر اشون انقدر مسلم بوده گاهی اوقات آن طرفی ذهنیتشون تأثیر گذاشته از قرائن شخصیه غافل شدن بعضی موارد قرینه شخصیه است به مفهوم شرط ارتباط ندارد مفهوم شرط بحث کلّی است ، نه قرائن مورد و خصوص حالا من نیاوردم بعضی نمونه هایی که در ایضاح الفوائد فخر المحققین دیدم بعضی جاها در کلمات فقهای بزرگ گفته بودن این وابسته به مفهوم شرط هست و ما مفهوم شرط قائل نیستیم و از اینجور جملات و این شکلی نیست که مفهومش جزء مسلمات فقهیّاً باشد و بهش استدلال کنند و حتما فقط اصولیّاً اینها را انکار کرده باشند این چه شکلی ایشون تعبیر را کرده است من نمیدانم، حالا من یکی دوتا شاهد ارتکازی میخواهم بیارم برای اینکه این واقعا این ارتکازی که ایشان میگه درست هست یا درست نیست، ببینید اگر ما یک جمله شرطیه را میخواهیم مفادش را بفهمیم معانی حرفیه را ، این با آن مرادف اسمیش میتوانیم تبدیل کنیم چون خیلی وقتها آن حالت حرفی به خاطر عدم استقلالش راحت نمیشود آدم ارتکازش را در آن تحلیل کرد ، فرض کنید جئت من الکوفه این در واقع مرادف با این هست که ابتداء مجیئی الکوفه البته باتفاوتی که جمله اسمیه و مفاد اسم و مفاد حرف دارد همان روح قضیه این هست که جئت من الکوفه یعنی ابتدائ مجیئی الکوفه ،ما شبیه این را یعنی آن ادّعایی که ایشان میکند به جمله اسمیه در بعضی از جملات ببینیم واقعاً ارتکازا این را میفهمیم یا نمیفهمیم ، ببینید ، گاهی اوقات حالا من آن آیه قرآنی را که دالّ بر شرط ، اصلا مفهوم گرفته بود ، **ومن تعجّل فی یومین فلا إثم علیه و من تأخّر فلا إثم** علیه شما این را تبدیل کنید بگید عدم الاثم متوقف علی التعجّل وعدم الاثم متوقف علی التأخّر ، این جملات درست است ؟ میگیم عدم الاثم بر تعجل متوقف است ، آیا صحیح این جمله ، متوقف بر این نیست، اگر جمله شرطیه را شما به معنای نسبت توقفیه بگیرید ، تبدیل بدهیم به نسبت توقفیه ببینیم اینجور جملات واقعا ارتکازا همین را میفهمیم ، البته دلالتش یک موقعی شما میگید که عدم ذکر قید دیگر هست ، با اطلاقات دلالتش بر مفهوم استفاده میشود که اقای صدر آن را نمیخواهد، میخواهد بگه وضعا دلالت دارد ، این کلامی که من میخواهم بگم با کلمات بعضی مثل مرحوم نائینی و دیگرانی که با اطلاق میخواهند اثبات مفهوم کنند منافات ندارد ،این نافی اطلاق نیست، ولی وضعنی که آقای صدر مدّعی هست اصلا مرادف وضعیش است کأنّ، شما اینها را به همدیگه تبدیل کنید **ومن تعجّل فی یومین فلا إثم علیه میشود عدم البئس موقوف علی التعجل،** انصافا این مفهوم استفاده نمیشود ، حالا یکی دوتا نکته دیگه را بگم:گاهی اوقات ما دوتا شرط را که باهم ضدّین هستند یک جزا را بر آن متوقف میکنیم ، میگه إذا کان هذا الثوب ابیض یجب اشترائه من یک لباسی میخواهم میگم سفید میخواهم یا زرد میخواهم این دوتا جمله را به کار میبرم إذا کان هذا الثوب ابیض یجب اشترائه و إذا کان هذا الثوب اصفر یجب اشترائه ، آیا به این نحو جمله را به کار ببرند ما این را باز میتوانیم به همان توقف بگیم یتوقف وجوب الشراء اذا کونه ابیض و یتوقف وجوب الشراء علی کونه اصفر ، نه بر این توقف ندارد بر احدهما توقف د ارد حتی میخواهم این را عرض بکنم در همان جمله هم اگر به کار ببرید دوتا توقف عرفا صحیح نیست حالا از این بالاتر جاهایی که دو تا شرط نقیض باشند مجموعا، مجموعاً همه موارد را شامل بشوند اینجا دیگه هیچگونه توقف وجود ندارد میگه اگر زید بیاید یا نیایید باید اورا احترام بکنی، این اگری که در این جمله به کار میرود آیا مفادش با اگری که اگر زید بیاید اورا اکرامش بکنف مفادش فرق دارد ؟ من تصور نمیکنم اینها برهانی نیست که بشود برهان بر اینها اقامه کرد اینها منبّهات وجدانی است ، و اگر زید بیاید یا نیاید بادی احترام کرد این یعنی چی؟ یعنی آمدن زید متوقف بر کدام است ، احد الامرین که ضروری الثبوت است ، ارتفاع نقیضین که نمیشود ، اینجاها دیگه هیچگونه توقفی وجود ندارد ،معنای این این است که در هر حال زید را احترام کن،به نظر من این دوتا جمله إن با هم هیچ فرقی نمیکند،یک نکته سومی هم مرحوم صدر متعرض شده ، یعنی یک بحث دیگه ای را وارد شده به دلیل اینکه ما اصل مبناش را هیچ نمیفهمیم و ثانیا پرداختن به به آنها یک مقدمات مفصلی میخواهد که ما آن مقدمات را طی نکردیم آن بحث را حذف میکنیم ، ایشان د رمقام توجیح فرق بین جمله خبریه و انشائیه هست که چرا در جمله خبریه شرط مفهوم ندارد و در جمله انشائیه مفهوم دارد ، بازگشت میکنند به آن حقیقت جمله شرطیه و جمله اخباریه و تعلیلش ، حالا چون ماهم در موانعش خیلی بحث داریم و الان هم جای طرح آن مبانی نیست و هم این فرق را هم بالوجدان احساس نمیکنیم ، بین اینکه اگه گفتیم إذا جاء زید وجب اکرامه با اینکه بگیم إذا جاء زید فالیکرمه به نحو وجب که خبری است خبر از وجوب میدهد ، بین اینکه بگیم وجب اکرامه یا بگیم فاکرمه بگیم فرق است ، ما که هیچ فرقی احساس نمیکنیم ،ایشان میگه وجدانا بین اینها فرق است ،غالب إذا جاء زید فاکرمه هایی که گفته میشود اینها از باب اخبار است ،این باشد بحثش را یک موقع انشاء الله میکنیم ،علی ایّ تقدیر من این فرمایشات را چندان نمیفهمم ما حالا یکسرسی بحثهایی کسانی که مفهوم شرط استفاده کردن یک بحثی هم حاج شیخ محمد حسین دارد در مفاد إن ،آن را فردا طرحش میکنم